

نورمن. جی. فینکل اشتاین * Norman.J.Finkelstein

ترجمه: گروه سیاسی

تضمین اشغال:

معنای واقعی موافقتنامه «وای ریور»

چکیده مقاله:

در این مقاله، پیشینه موافقتنامه وای ریور میان رژیم صهیونیستی و حکومت خودگردان فلسطین و همچنین چشم‌اندازهای آن بطور مستدل مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده معتقد است که حکومت خودگردان با امضای قرارداد صلح در اسلو به طور کامل تسلیم شده است، هرچند این امر عمدتاً بعلت ضعف موضع برخی از رهبران فلسطینی‌ها بوده است و آنان برای اولین بار پذیرفتند که فقط بخشی از کرانه باختری رود اردن و نوار غزه به عنوان سرزمینهای موضوع اختلاف در نظر گرفته شوند. نویسنده به بررسی جزئیات موافقتنامه وای ریور پرداخته و استدلال نموده که اسرائیل بدنبال کسب مشروعیت بین‌المللی است. به اعتقاد نویسنده، قراردادهای اسلو و وای ریور نمی‌توانند منازعه فلسطین و اسرائیل را به یک صلح دائمی تبدیل نمایند.

موافقتنامه «وای ریور» به عنوان یک سند رسمی کار جدیدی انجام نداده است. هدف اعلام

* - نورمن. جی. فینکل اشتاین در سال ۱۹۵۳ در شهر بروکلین متولد شد. مادر وی ماریلا هوستی فینکل اشتاین از بازماندگان محله یهودی‌نشین ورشو، اردوگاه کار اجباری مایدانک (MAIDANIK) به شمار می‌رفت و پدر وی زاخاریا فینکل اشتاین نیز از بازماندگان محله یهودی‌نشین ورشو، اردوگاه کار اجباری آشویتز بود.
نورمن. جی. فینکل اشتاین مدرک دکترای خود را از گروه سیاسی دانشگاه پرینستون با ارائه‌ی پایان‌نامه خود در مورد نظریه صهیونیسم اخذ کرد. وی با کمک روت بتینابیرن (Ruth Bettina Birn) کتاب جدیدی با عنوان «ملتی در پای میز محاکمه» به رشته تحریر درآورده است (رساله گلدهاگن و واقعیت تاریخی هنری هالت: ۱۹۹۸). آثار دیگری که توسط او منتشر شده عبارت است از: تصور و واقعیت منازعه فلسطین - اسرائیل (ورشو ۱۹۹۵) و ظهور و سقوط فلسطین (دانشگاه میسه سوتا: ۱۹۹۶). در حال حاضر فینکل اشتاین به تدریس روابط بین‌الملل و نظریه‌های سیاسی در دانشکده هانتر و دانشگاه نیویورک مشغول است.

شده آن تنها تاکید مجدد بر «توافقات قبلی» و «تسهیل اجرای آنها» می‌باشد. با وجود این، موافقتنامه مذکور روند مذاکرات به جریان افتاده اسلو را روشن تر می‌سازد و توهم‌های برجای مانده را از بین می‌برد.

در ادامه مطلب، در ابتدا اهم سوابق تاریخی مساله را بیان خواهیم کرد. سپس به تحلیل این موافقتنامه می‌پردازم و بالاخره دورنمای حل و فصل عادلانه مساله را ترسیم خواهم نمود.

پیش‌گفتار:

هدف جریان اصلی جنبش صهیونیستی از ابتدای ظهور آن در یک قرن پیش، ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین بوده است. در حالت ایده‌آل، ایجاد دولتی با جمعیت یک دست یهودی مد نظر بوده، اما آنچه در عمل محقق شده، ایجاد دولتی با جمعیت یهودی غالب است که در آن اقلیتی عرب، مثلاً حدود ۲۰ درصد، پذیرفته می‌شوند*.

مانع اصلی در راه تحقق این هدف، جمعیت بومی عرب بوده است. مورخ انگلیسی مارتین گیلبرت در تاریخ نیمه رسمی اسرائیل که اخیراً به چاپ رسیده، چنین استدلال می‌نماید که:

*- در مورد درصد جمعیت اعراب در دولت اسرائیل که بک اقلیت هستند، رقم ذکر شده را مقایسه کنید با Nur Masalha, *Expulsion of the Palestinians* (Washington, D.C:1992)

حییم وایزمن رهبر صهیونیستی معتقد بود که هر دولت به یک «سطح اشباع» می‌رسد که نمی‌تواند جمعیتی غریبه را فراتر از این سطح در خود جای دهد. نگاه کنید به *Trail and Error* (New York: 1949) pp.90,161-2,274,384 کلمه «نهیضت اصلی صهیونیست» به بک بیوسار سیاسی اشاره دارد که از جناح چپ نهضت کارگری تا جناح راست نهضت تجدیدنظر طلب را شامل می‌شود. در واقع همان طور که اثر ساسون سوفر (Sasson Sofer) تحت عنوان:

Zionism and the Foundation of Israel: Diplomacy (Cambridge:1988)

نشان می‌دهد، در مورد مسائلی بنیادین در ارتباط با «مسأله اعراب»، همیشه نوعی اجماع تقریبی در نهضت صهیونیستی وجود داشته است. می‌توان نمونه‌هایی چون حمایت از قیومیت بریتانیا بر فلسطین، ماهیت «اشغالی» مقاومت اعراب، تکیه نهایی بر استفاده از نیروی خشونت و مشروعیت آن برای حل کشمکش و غیره را نام برد. این اجماع حتی بعد از تأسیس دولت اسرائیل نیز پابرجا باقی ماند. به عنوان نمونه در مورد توسعه سلاحهای هسته‌ای که پروژه‌ای مخفی توسط بن‌گوریون بود، کوهن می‌گوید: «کلیه احزاب صهیونیستی به شکلی آرام از این پروژه تحت عنوان سیاست مقدس بیمه اسرائیل حمایت نمودند.»

Israel and the Bomb {New york:1998} p.291



«صهیونیست‌های کارگر (Labor Zionists) تمایل زیادی برای زندگی با اعراب داشتند و برخلاف آنچه که بسیاری از تندروها به دنبال آن بودند، نمی‌خواستند آنان را به صورت تابعی از تمایلات ملی‌گرایانه یهودی قرار دهند و یا اینکه آنان را کاملاً از فلسطین بیرون کنند.»

تحقیق علمی، این ادعا را تایید نمی‌کند. صهیونیسم کارگر، متعهد شده بود که «جامعه‌ای یهودی بسازد که از سنگ زیرین تا بام آن تنها از یهودیان ساخته شده باشد.» (Anita Shapira) بدین ترتیب، همان طور که زیواشترن هل (Zeev Sternhell) در یک بررسی مهم بیان می‌دارد: «هیچکس علیه کارگران عرب شدیدتر از صهیونیست‌های کارگر مبارزه نمی‌کرد، و هیچکس بیشتر از جنبش کارگری، تبعیض ملی، اقتصادی و اجتماعی را تبلیغ نمی‌نمود.»^۱

نهضت‌های فاتحانه اروپایی در دوران بعد از کریستف کلمب، هنگامی که با مقاومت اقوام بومی روبرو می‌شدند، معمولاً به خشن‌ترین نوع اعمال قدرت، یعنی پاکسازی قومی متوسل می‌شدند. اما در اوایل قرن بیستم دیگر این روش افراطی مشاهده نمی‌شد. بنابراین جنبش‌های صهیونیستی «انتقال جمعیت» مردمان بومی را مورد توجه قرار دادند، که البته این لفظ مؤدبانه‌ای برای همان اخراج است. در حقیقت تا زمان بعد از جنگ جهانی دوم، افکار عمومی جهان، اخراج را به عنوان وسیله‌ای برای حل مشکلات نژادی پذیرفته بود.^۲ همانطور که بنی موریس

1. Martin Gilbert, *Israel: A History* (New York:1998), pp.122-3. Anita Shapira, *Land and Power* (Oxford:1992), pp.64, 138. Zeev Sternhell, *The Founding Myths of Israel* (Princeton:1998), p.252.

۲ - نگاه کنید به:

John Quigley, "Displaced Palestinians and a Right of Return", in *Harvard Law Journal* (Winter 1998), 224.

در دهه ۱۹۳۰، حکومت سوسیالیستی فرانسه و حتی بخش عمده افکار عمومی یهودیان اروپا به حمایت از ایجاد «انتقال جمعیتی» یهودیان به سرزمین ماداگاسکار که تحت کنترل فرانسه بود، پرداختند تا بدین شکل «مشکل یهودیان» لبنان حل شود. (نگاه کنید به

Saul Friedlander, *Nazi Germany and the Jews* (New York:1997), p.219

فیلیپ بورین (F.Burrin) گزارش می‌دهد که «حتی روزولت از اسکان یهودیان در آنگولا حمایت کرده بود. (Hitler and the Jews (New York:1994), pp.60-1) سابقه‌ای که اغلب توسط نهضت صهیونیستی مطرح می‌شود مربوط به «مبادله جمعیتی» یونانی - ترک می‌باشد. در نهایت، «انتقال جمعیتی» اعراب از فلسطین مورد حمایت

(Beni Moris) به عنوان یک مورخ مساله را مورد بررسی قرار داده است، رهبران صهیونیست مساله «انتقال اعراب به خارج از کشور» را به عنوان «بهترین وسیله» برای «تضمین ثبات و یهودیت دولت یهودی پیشنهادی» مورد توجه قرار داده بودند. در طول جنگ ۱۹۴۸، جمعیت قابل توجهی از اعراب، در تکمیل فاز اول از فتح صهیونیستی، از اراضی اشغالی فلسطین، اخراج شدند.^۱

در جریان جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیل، کرانه باختری و غزه^۲ را که از قدیم‌الایام در اندیشه تصاحب آن بود، همراه با صحرای سینا و بلندیهای جولان به اشغال خود درآورد. در فاز دوم اشغال، رهبران صهیونیست مجدداً با همان مشکلی که قبلاً نیز در این قرن با آن روبرو شده بودند، مواجه شدند و آن، این بود که آنها خواهان سرزمین اما بدون مردم آن بودند.

به هر تقدیر، انتخابهایی که برای حل این مشکل پیش رو داشتند، تا حد زیادی محدود شده بود. دیگر نه پاکسازی قومی، بلکه اخراج نیز از نظر سیاسی عملی قابل دفاع نبود.^۳ بدین ترتیب،

حزب کارگر بریتانیا و حتی برتراند راسل قرار گرفت. نگاه کنید به،

Masalha, Passim, and Bertrand Russell. "The Role of the Jewish State in Helping Create a Better World (1943), reprinted in *Zionism* (1981), P.128).

I. Benny Morris, *The Birth of the Palestinian Refugee Problem: 1947-49* (Cambridge:1987), p.25

در مورد مساله اخراج جمعیت عباده عرب در سال ۱۹۴۸ نگاه کنید به:

Norman G. Finkelstein, *Image and Reality of the Israel - Palestine Conflict* (Verso:1995), chap.3

۲ بعد از جنگ ۱۹۴۸، رهبری صهیونیستی و فرماندهان ارتش از جمله بن گوریون، ایگال آلون، موشه دابان و غیره، همگی متأسف بودند که نتوانسته بودند کرانه باختری را تصرف نمایند. طرحهای احتمالی برای تصرف آن در صورتی که فرصت پیش می‌آمد، ارائه گردید. نگاه کنید به:

Martin Van Creveld, *The Sword and the Olive* (New York:1998), P.105.

در مورد بیانیه‌ها و اقرارهای رهبران صهیونیستی برای توسعه دولت یهود فراتر از مرزهای تعیین شده در قطعنامه

تقسیم (Partition Resolution) نگاه کنید به، Ben - Eliezer, *The Making of Israeli Militarism* (Bloomington:1998), pp.150-1, 169-70

نویسنده تأکید دارد بر اینکه این «بیانیه‌ها... به سنگینی در مورد هر مقابله احتمالی با فلسطینی‌ها پرداخته بودند. مقصود از آنها این بود که زمینه را برای استفاده احتمالی از نیروی نظامی به عنوان وسیله‌ای برای تحت کنترل گرفتن همه سرزمین اسرائیل و جلوگیری از تأسیس دولتی فلسطینی در بخشی از آن سرزمین، آماده نمایند. (ص. ۱۵۱).

۳. سروولد (Creveld) گزارش می‌دهد که «در طول اولین ماه بعد از پایان جنگ شش روزه، اسرائیلی‌ها به دنبال این

افراد جنبش صهیونیستی، روش محاصره را انتخاب کرده، یعنی تا آنجا که ممکن بود منابع (به ویژه آب) و زمین را به خود اختصاص داده و جمعیت اعراب را تنها به منابع محلی، محدود نمودند. این عصاره طرح آلون (Allon Plan) بود که اول بار در اواخر دهه ۱۹۶۰ مطرح گردید و بعد چارچوب عملی مذاکرات اسلو را تشکیل داد.

انتخاب راه حل عقب نشینی محدود توسط اسرائیل، به دلیل اجماع بین المللی که بعد از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ در خصوص حل اختلاف اعراب و اسرائیل صورت گرفته بود، با مشکل مواجه گردید. این اجماع بین المللی که به وضوح در قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل قابل رؤیت بود، خواستار عقب نشینی کامل اسرائیل از سرزمینهای اشغالی در قبال تعهد اعراب به صلح کامل با اسرائیل شده بود.

این به یاد ما می آورد که ریشه اختلاف دراز مدت اسرائیل با جامعه بین المللی، مساله ایجاد یک دولت فلسطینی نبوده، بلکه قضیه مربوط به درخواست عقب نشینی کامل، نه عقب نشینی محدود، از سرزمینهای اشغالی بوده است.

در حقیقت، قطعنامه ۲۴۲ به هیچ وجه اشاره به ایجاد دولت فلسطینی نمی کند، بلکه تنها صحبت از «حل و فصل عادلانه مساله پناجویان» به میان می آورد. طرح آلون با یک دولت فلسطینی ناسازگار نیست. آنچه که واگذاری زمینهای کوچک و لم یزرع به بومیان عرب نامیده می شود، در واقع چیزی جز بازی با کلمات نیست. برای اسرائیل هیچ مساله ای مهمتر از ادعایش در خصوص «بازنگری در مسائل ارضی»^۱ (آبا ابان Aba Eban) .

بعد از جنگ ژوئن، اسرائیل عقب نشینی محدود (Partial) از تمامی مرزهای عربی را مطرح کرد. مصر در فوریه ۱۹۷۱ پیشنهاد کرد؛ در صورتی که اسرائیل به طور کامل از منطقه سینا عقب نشینی کند، معاهده صلح دو جانبه ای با آن امضا خواهد نمود. اسرائیل این پیشنهاد را رد

بودند که تا می توانند خود را از شر عربها خلاص نمایند و آنان را مجبور سازند تا به آن طرف رودخانه اردن مهاجرت کرده و از بازگشت آنها جلوگیری نمایند. اما این ابتکارها، نتیجه قابل توجهی نداشت (نگاه کنید به

The Sword, p.304

۱- در مورد اجماع بین المللی (از جمله ایالات متحده آمریکا) پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ مبتنی بر عقب نشینی کامل اسرائیل از سرزمینهای اشغالی، نگاه کنید به:

Finkelstein, *Image and Reality*, pp.144-8

در صفحه ۱۴۵ این کتاب، نقل قولی از آبا ابان در این مورد آمده است.



کرد و تحت نام «امنیت» در نظر داشت که به اشغال قسمتی از صحرای سینا ادامه دهد. آن طور که گفته می‌شود، موشه دایان یک بار گفته بود که: «ما ترجیح می‌دهیم که شرم‌الشیخ را بدون صلح در اختیار داشته باشیم، به جای اینکه صلح را بدون شرم‌الشیخ در دست داشته باشیم.»

هنگامی که مصر در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ خود را به عنوان یک نیروی نظامی عمده و قابل توجه مطرح کرد، اسرائیل نرم شد و متعاقب آن با شرایط صلحی که قبلاً در سال ۱۹۷۱ رد کرده بود، در سال ۱۹۷۸ در کمپ دیوید موافقت کرد.

یک اصل بنیادی صهیونیستی (همان طور که زیواشترن هل بیان داشته)، این است که: «هرگز مرفوع یا سرزمینی را رها نکنید، مگر اینکه یک نیروی قویتر شما را وادار به آن کار نماید.»

اسرائیل سخت به چانه زنی در کمپ دیوید ادامه داد. و خواستار آن شد که کنترل پالایشگاههای نفت و شهرک‌ها و پایگاههای هوایی را که در منطقه سینا ساخته بود، همچنان در دست خود نگاه دارد که در این کار توفیقی نیافت. البته هنوز تا اینجا مساله شرم‌الشیخ به هیچ عنوان وارد این مذاکرات سخت و گاه زجرآور نشده بود، ولی اسرائیل شرم‌الشیخ را که یک سرمایه «امنیتی» بسیار مهم برای او بود، حتی بدون یک واکنشی ترک کرد و این خود، درسی آموزنده در خصوص وجود یا عدم وجود «ملاحظات امنیتی» اسرائیل است.^۱

اسرائیل در اولین سال انتفاضه که با نیرویی مرکب از مقاومت داخلی فلسطین و خشم و نفرت گسترده بین‌المللی از این رژیم مواجه گردید، به بررسی مساله عقب‌نشینی کامل در آینده پرداخت، اما مبارزه با قدرت اسرائیل به زودی فروکش کرد. پس از اینکه انتفاضه تا حدودی فروکش کرد و یک سلسله وقایع مرتبط به هم، یعنی شکست عراق در خلیج فارس، فروپاشی بلوک شوروی، اتحاد آشکار رژیمهای عربی با آمریکا، و از بین رفتن سریع فرصتها برای سازمان آزادی بخش فلسطین اتفاق افتاد، عرفات متقاعد شد که با اسرائیل معامله‌ای مبنی بر عقب‌نشینی محدود اسرائیل در مقابل حفظ تنها ظاهری از تشکیل یک دولت فلسطینی انجام دهد. تسلیم شدن سازمان آزادیبخش فلسطین در اسلو، به خاطر بی‌اطلاعی سیاسی نبود. آن طور که اوری ساویر (Uri Savir) در خصوص این مذاکرات اظهار می‌دارد، طرف مذاکره‌کننده فلسطینی در

۱ - در مورد مذاکرات اسرائیل - مصر بعد از جنگ ژوئن که منجر شد به کمپ دیوید، نگاه کنید به:

Finkelstein, *Image and Reality*, Chap. 6 and Sternhell, *Founding Myths*, p.331.



تمامی مراحل حساس مذاکرات اسلو، ایرادات صحیحی را مطرح می‌کرد، اما مشکل آنها این بود که قدرت اعمال نظر ایشان را نداشتند.^۱

آنگاه که عرفات به نحو مؤثری در مذاکرات اسلو تسلیم شد و پذیرفت که کرانه باختری و غزه به عنوان سرزمینهای موضوع اختلاف در نظر گرفته شوند و هر دو طرف (فلسطینی و اسرائیلی) نسبت به آن، مالکیت برابر داشته باشند،^۲ معلوم بود که در نبردی که برای درصدها پیش خواهد آمد، در نهایت رأی به تقسیم پنجاه - پنجاه، به عنوان یک «سازش» (Compromise) مشروع داده خواهد شد. هنوز نتانیا هو سهم عمده را در گفت‌وگوهای عمومی در اختیار دارد. نتانیا هو باتمسک به این ادعا که اسرائیل حق مالکیت بر تمام کرانه باختری را دارد و فلسطینی‌ها هیچ حقی نسبت به آن ندارند، کاری کرد که هرگونه عقب نشینی اسرائیل به شکل امتیاز دادن تصور شود.

حال، چه کسی می‌تواند انتظار داشته باشد که اسرائیل بیشتر از پنجاه درصد از «سرزمینهایش» را در مقابل صلح «واگذار کند»؟

قبل از نتانیا هو، «عقب‌نشینی کامل» در مقابل «صلح کامل» به عنوان سازشی مشروع قلمداد می‌شد و عقب‌نشینی محدود مورد نظر حزب کارگر، سازشی نامشروع تلقی می‌شد. در حالی که بعد از نتانیا هو، عقب‌نشینی محدود در مقابل صلح کامل، به سازش مشروع تبدیل شد و خودداری از عقب‌نشینی، امری نامشروع تلقی گردید.

نتانیا هو با تعریفی دوباره از مباحث اصلی به زبان جنگ طلبانه، توانست به نحوی مؤثر به موضع انکاری حزب کارگر، مشروعیت بخشد و در عین حال طی این فرآیند، «سطح انتظارات فلسطینی‌ها» را پایین آورد. از آن پس، دیگر هیچ کس به غیر از «افراطیون»، صحبتی از عقب‌نشینی کامل نمی‌کند.

1. Uri Savir, *The Process* (New York:1998)

برای نمونه، مذاکره کنندگان فلسطینی دایماً از اسرائیل می‌خواستند که مشخص نماید از چه مقدار از منطقه C (قسمت اعظم کرانه باختری در قرارداد اسلو) عقب‌نشینی خواهد کرد، اما اسرائیلی‌ها مشخص نداشتند.

نگاه کنید به Uri Savir, pp.200-1. ساویر مذاکره کننده عمده اسرائیلی‌ها بود.

۲ - در این مورد نگاه کنید به،

N. Finkelstein, "Whither the Peace Process?", *New Left Review*, July - August, 1996, pp. 138-9

در حقیقت، درخواست عقب‌نشینی کامل و اعتقاد به خودداری کامل از هر نوع عقب‌نشینی، وضعیتی یکسان پیدا کرده‌اند و هر دوی اینها از طرف کارشناسان به عنوان دیدگاه «افراطی‌های هر دو گروه» محکوم می‌شود.

موافقتنامه وای: (Wye)

موافقتنامه «وای» از دو قسمت اصلی تشکیل شده است: «تغییر آرایش نیروها (اسرائیل)» و «امنیت» (قسمت سومی هم دارد که آن را «سایر موارد» متفرقه می‌نامیم).

قرار است قبل از شروع مذاکرات در مورد وضعیت نهایی، اجزاء و بخشهایی که حدوداً ۴۰٪ کرانه باختری را تشکیل می‌دهند، تحت حاکمیت «کامل» فلسطینی (منطقه A) یا تحت حاکمیت «جزئی» فلسطینی (منطقه B) درآیند. بنا به گفته ساویر، اسحاق رابین این آمادگی را پیدا کرده بود که در آستانه آخرین مرحله مذاکرات حتی از حدود ۵۰٪ از این منطقه صرف‌نظر نماید^۱ شکاف ایدئولوژیک بین حزب کارگر و لیکود، در مورد احتمالاً ده درصد از ساحل غربی می‌باشد.

در حقیقت، نشانه‌های گوناگونی که حزب لیکود برای مرحله آخر مذاکرات ارائه می‌دهد، همان‌هایی هستند که در طرحی که آلون از طرف حزب کارگر داده بود، ارائه شده؛ یعنی اسرائیل تقریباً نصف کرانه باختری را در اختیار دارد.^۲ برای آنها که می‌خواهند حقیقت را بدانند، باید بگوئیم؛ مطبوعات اسرائیلی سالها گزارش داده‌اند که: «تقریباً هیچ تفاوتی بین نظر نتانیاها و پرز در خصوص مفهوم توافق دائم وجود ندارد.» و درحقیقت «شارون و پرز در خصوص مفهوم صلح دائم، فاصله زیادی از یکدیگر ندارند.»^۳

1. Savir, Process, p.194

۲- برای بحثی مفصل‌تر نگاه کنید به،

Geoffrey Aronson, "Israel's Final - Status Maps Reflect a National Consensus," in **The Demise of the "New Middle East"** (Foundation for Middle East Peace: Autumn 1998); Nick Guyatt, **The Absence of peace** (New York: 1998) 54-5

3. Shalom Yerushalmi, "The Broad Policy Consensus Between Netanyahu and Peres May Lead to a National Unity Government," **Ma'ariv**, 11 October 1996; Hanna Kim, "The Alliance Between Peres and Sharon," **Ha'aretz**, 2 August 1996.

در مورد موافقت میان دیدگاه رهبر کنونی حزب کارگر (ابهود باراک) و نتانیاها، نگاه کنید به:



این نزدیکی عملی بین حزب کارگر و لیکود به طور ضمنی، بیانگر این است که عقب‌نشینی محدود، حداکثر چیزی بود که اسرائیل می‌توانست در اسلو انتظار داشته باشد. اسرائیل با فلسطینیان به یک «سازش تاریخی» دست نیافت، بلکه با واقعیت‌های موجود سازش کرد.

از نظر فنی، موافقتنامه وای را می‌توان به نوعی عدول از «موافقتنامه‌های قبلی» دانست. «موافقتنامه موقت اسرائیلی - فلسطینی در خصوص کرانه باختری و نوار غزه» (که از این پس آن را موافقتنامه موقت می‌نامیم)، حداقل به «جابجایی کامل نیروهای اسرائیلی از منطقه B قبل از آخرین مرحله مذاکرات (ماده ۱۳) و جای دادن ۳۰٪ از کرانه باختری در منطقه A اشاره کرده بود. این در حالی است که موافقتنامه وای تنها ۱۸٪ از ساحل غربی را داخل در منطقه A قرار می‌دهد. حتی فریبی هم که در خصوص مساله درصدها انجام شده، باید اضافه شود. «حکومت خودگردان فلسطینی» هیچ نوع اعمال حاکمیت اساسی در هیچ‌کدام از کرانه باختری نمی‌نماید و تنها قائم مقام دولت اسرائیل در آن منطقه است. شرایط مربوط به «امنیت» در موافقتنامه وای نیز این مساله را به خوبی آشکار می‌سازد.

بخش مربوط به امنیت در موافقتنامه وای، نخست بیان می‌کند که: «هر دو طرف معتقدند که مبارزه با تروریسم و خشونت برای آنها جنبه حیاتی دارد»، اما در اجرای این پروتکل، موافقتنامه وای تنها به بیان یک طرح عملی آن هم برای طرف فلسطینی می‌پردازد و می‌گوید: «طرف فلسطینی سیاست خود را در خصوص عدم تحمل هر نوع ترور و خشونت مشخص خواهد کرد... طرحی عملی که توسط طرف فلسطینی با همکاری ایالات متحده تهیه و مبارزه علیه سازمان‌های تروریستی را به شکلی سازمان یافته و مؤثر تضمین خواهد کرد... علاوه بر همکاری امنیتی دو جانبه اسرائیلی - فلسطینی، یک کمیته فلسطینی - آمریکایی نیز اقداماتی را که در جهت از بین بردن هسته‌های تروریستی انجام می‌گیرد، مورد بررسی قرار خواهد داد.

علاوه بر همکاری دو جانبه اسرائیلی - فلسطینی، یک کمیته عالی‌رتبه آمریکایی - فلسطینی - اسرائیلی نیز به تبیین اقداماتی که بایستی در جهت مبارزه با سازمان‌های تروریستی و ترور انجام گیرد، خواهد پرداخت و سایر موارد دیگر.

Orit Shohat, "Why Likud is Better for Peace than Labor," *Ha'aretz*, 22 November 1996.

در حقیقت، بنا به عقیده سازمان حقوق بشر اسرائیل، بتسلم (B'tslem)، از آغاز مذاکرات اسلو به این طرف، مقایسه فلسطینی‌هایی که به دست اسرائیلی‌ها کشته شده‌اند، با اسرائیلی‌هایی که توسط فلسطینی‌ها کشته شده‌اند، نشان دهنده این واقعیت است که کشته شده‌های فلسطینی بیشتر بوده است. (۳۵۶ فلسطینی در مقابل ۲۵۱ اسرائیلی تا ماه اکتبر ۱۹۹۸). بنا به گزارش سازمان عفو بین‌المللی «اکثریت گسترده‌ای» از کسانی که توسط اسرائیل به قتل رسیده‌اند، به صورت «غیرقانونی» کشته شده‌اند.^۱

موافقتنامه وای همچنین مکرراً بر مسئولیت طرف فلسطینی در «بازجویی، تعقیب و مجازات» گسترده «مظنونین به ترور» تاکید می‌نماید. این در حالی است که بنا به گزارش سازمان عفو بین‌المللی، «تقریباً بخشدگی کامل در خصوص کشتار غیرقانونی فلسطینی‌ها توسط اسرائیل ادامه دارد» و بازجویی‌ها ناکافی هستند.

افسران مسئول در ارتش، خیلی کم مورد بازجویی قرار می‌گیرند و اگر مورد بازجویی قرار گیرند، به ندرت مجازات می‌شوند. و اگر هم مجازات شوند، این مجازات در مقابل از دست رفتن جان انسانها بسیار جزئی است.

برای نشان دادن این مطلب، عفو بین‌المللی موردی را مثال می‌زند که در آن چهار سرباز اسرائیلی در قتل یک موتورسوار فلسطینی، مجرم شناخته می‌شوند. در این قضیه: «دادگاه هر سرباز را به یک آگورا یعنی چیزی معادل تقریباً سه صدم دلار آمریکا محکوم می‌نماید.» در واقع، هرچند سربازان اسرائیلی از ابتدای شروع انتفاضه تاکنون، حدود ۱۵۰۰ فلسطینی را کشته‌اند، اما هیچیک به زندان نیفتاده‌اند.^۲

1. B'tslem Casualty Statistics (www.Btselem.org/STAT/table.htm), Amnesty International, **Five Years after the Oslo Agreement: Human Rights Sacrificed for "Security"**, (September, 1998).

۲. Amnesty, **Five Years: Van Creveld: The Sword**, شبرک نشینان بنودی که به علت قتل فلسطینی‌ها گناهکار شناخته شدند، به همین نوع مجازاتهای خنده‌آور محکوم شدند. در این مورد نگاه کنید به، LAW (The Palestinian Society for the Protection of Human Rights and the Environment), **Five years of Oslo: A Summary of Human Right Violations Since the Declaration of Principles** (September 1998), citing "a settler who had killed Palestinian was fined one agora. در مورد معیار دوگانه اسرائیل (که بسیار فاحش است) در مجازات شهروندان اسرائیلی که به قتل اعراب محکوم

بوی بد اظهارات فاسد اسرائیلی (و آمریکایی) در خصوص مساله تروریسم به مشام می‌رسد. تروریسم، نیرویی خودافزاینده است که ریشه آن را باید در «ساختار حمایت از ترور»، «تروریستها و ساختارشان، سازمانهای تروریستی و زیرساختهایشان»، «هسته‌های تروریستی و ساختارهای حمایتی آنها که ترور را طرح‌ریزی، حمایت مالی و ترغیب می‌نمایند»، «سازمانهای (یا شاخه‌های آنها) نظامی - تروریستی یا دارای ماهیت خشن» و بالاخره آنچه که نباید از یاد برود، یعنی «حمایت‌های خارجی از ترور» جستجو کرد.

بدون در نظر گرفتن وضعیت فضای داخلی اسرائیل، تروریسم فلسطینی همیشه مسبب بدی فرض می‌شود و نه نتیجه آن؛ یعنی اینکه تهدیدهایی که علیه شهروندان بی‌گناه صورت می‌گیرد، علی‌الاصول مرتبط با قوانین وحشیانه اسرائیل فرض نمی‌شوند. بنابراین، درک تروریسم اصلاً ارتباطی به اینکه بدانیم که از زمان توافقات اسلو به این طرف، بیش از ۶۰۰ خانه فلسطینی ویران و ۱۴۰/۰۰۰ دونم (Dunum) (هر دونم حدود ۱۰۰۰ متر مربع) از زمینهای فلسطینی‌ها مصادره شده است، ندارد. و نیز ارتباطی به اینکه بدانیم درست قبل از تحمیل غیرقانونی ختم مذاکرات از طرف اسرائیل در آستانه مذاکرات اسلو، استاندارد زندگی فلسطینی‌ها حدود ۴۰٪ تنزل داشته و ۳۰٪ از نیروی کار آنها کاملاً بیکار بوده‌اند و ۴۰٪ از جمعیت ایشان در خط فقر و یا زیرخط فقر زندگی می‌کرده‌اند، ندارد...^۱

شده‌اند در مقایسه با اعرابی که به قتل یهودیان محکوم شده‌اند، نگاه کنید به:

B'Tselem, "Don't Release Killers: B'Tselem's response to President Weizman's decision to reduce the sentence of five Jews who murdered Palestinian" (News Release, 4 February 1999), and **B'Tselem Quarterly Human Rights in the Occupied Territories** (December 1998)

۱- در مورد تخریب خانه‌ها و مصادره زمین‌ها نگاه کنید به،

LAW, **Five years of Oslo.**

در مورد اقتصاد فلسطینی‌ها نگاه کنید به:

"The Palestinian Economy and Oslo Process: Decline and Fragmentation," **Emirates Occasional Paper** no.24 (Abu Dhabi:1998).

روی تاکید می‌نماید که «دلایل زیادی برای بدتر شدن وضعیت اقتصاد فلسطین وجود دارد که به هم مرتبطند، اما مهم‌ترین دلیل همانا بستن مرزها و انسداد (Closure) است.»

با فرض اینکه تروریسم، نیروی منفی سنگدل و بی‌رحمی است، تنها وسیله‌ای که برای مبارزه با آن وجود خواهد داشت، یک نیروی بی‌رحم مثبت خواهد بود که آن چیزی نیست جز سرکوب و خشونت.

در این مبارزه مانوی بین خوبی و بدی، هر چه خشونت و سرکوبگری بیشتر باشد، بهتر است و در نتیجه، هرگونه محدودیتی باعث عقیم ماندن مبارزه می‌شود. بر این اساس، موافقتنامه «وای» ضمن کمترین توجه به مسائل حقوق بشر، فقط در یک جمله چنین بیان می‌دارد: «بدون اینکه از بالا خدشه‌ای وارد شود، پلیس فلسطینی این موافقتنامه را با در نظر گرفتن هنجارهای پذیرفته شده بین‌المللی در خصوص مساله حقوق بشر و حاکمیت قانون، اجرا خواهد کرد...»

فرضاً با توجه به سابقه و عملکرد حقوق بشری اسرائیل که واقعاً نمونه است! در این موافقتنامه از اسرائیل خواسته نشده است که حتی به همین مقدار هم عمل نماید. در واقع، این سابقه و عملکرد، بسیار وحشتناک است.

بنابره گزارشهای سازمان عفو بین‌المللی، حتی بعد از قضیه اسلو، اسرائیل به «دستگیری گسترده فلسطینیها»، بازداشت اداری (در مقابل قضایی) «هزاران فلسطینی» بدون وجود اتهام و یا محاکمه، گاه به مدت «چند سال پیاپی» (که بسیاری از آنها تنها به صرف داشتن عقیده‌ای بازداشت شده‌اند)، «استفاده سازمان یافته از شکنجه در مورد فلسطینی‌هایی که مظنون سیاسی هستند... که البته این استفاده قانونی از شکنجه مساله‌ای است که در صحنه بین‌المللی بدون سابقه است» (این شکنجه کردن با مجوز قانونی، وضعیتی است که بیش از پنج سال است که به صورت جزء مستحکمی از نظامی که بازداشت شدگان فلسطینی خود را در آن می‌یابند، درآمده است) ادامه داده است؛ اقدام به اعمال وحشیانه که منجر به شکنجه یا رفتار نامناسب در نقاط ورودی و خروجی مرزی شده و نیز «محاکمات ناعادلانه‌ای را ترتیب داده است که در آنها... محکومیت‌ها عمدتاً متکی به اقرارهای متهم هستند و معمولاً این اقرارها با کمک شکنجه و سوءرفتار اخذ می‌گردند.»^۱

۱ - LAW Amnesty International, Five Years, گزارش می‌دهد که «هنوز تعداد ۳۷۰۰ فلسطینی در زندانهای

داخل اسرائیل هستند.»



سابقه و عملکرد «رقت‌انگیز» حکومت خودگردان فلسطینی در زمینه حقوق بشر به نحوی گسترده ثبت و مستند شده است.^۱

بی‌آنکه خواسته باشیم بار مسئولیت حکومت خودگردان را کم کنیم، این مسأله حقیقتی را به ما یادآور می‌شود که اسرائیل دقیقاً عرفات را به منظور تسهیل کار سرکوب فلسطینیها به استخدام خود درآورده است. از این رو بود که رابین ادعا می‌کرد؛ حکومت خودگردان فلسطینی موجب درهم شکستن مقاومت فلسطینی خواهد شد» بدون مشکلاتی که در اثر تظلم و دادخواهی به دیوان عالی دادگستری پیدا می‌شود و بدون مشکلاتی که از طرف بتسلم (سازمان

(Third Quarterly Report on Human Rights Violations in Palestine, 1 July 1998 - 30 September 1998).

دیدهبان حقوق بشر گزارش می‌دهد که «در سال ۱۹۹۷ حداقل تعداد ۱۹۰۰ حکم بازداشت صادر شده است.» و «حکمهای بازداشت طولانی بدون اتهام یا بررسی در دادگاه و اغلب در شرایط بسیار دشوار، همان بازداشت دلبخواهی محسوب می‌شود.» و بدین شکل از لحاظ حقوق بین‌الملل غیرقانونی است. نگاه کنید به،

Israel's Record of Occupation: Violations of Civil and Political Rights (August 1998).

عنوان المللی گزارش می‌دهد که هر سال تعداد ۸۰۰ فلسطینی توسط اسرائیل شکنجه می‌شوند و کمیته وزارتی و حدود «فشار فیزیکی زیاد» از سال ۱۹۹۴ را تایید کرد و اضافه نمود که «شکنجه در اسرائیل ادامه دارد؛ زیرا اکثریت جامعه اسرائیل می‌پذیرند که این روشی مشروع برای مبارزه با تروریسم است.» گزارش خبری عنوان الملل تاکید داشت که «اسرائیل تنها کشور روی زمین است که در آن شکنجه و بدرفتاری قانونی می‌باشد.» (۹ مه ۱۹۹۷). مطابق گزارش ویژه سازمان ملل، اسرائیل با استفاده گسترده‌ای که از شکنجه دارد، مانند کشورهای چون عربستان سعودی و سودان است. (The Independent, 27 March 1997) در واقع، مطابق نظر دیدهبان حقوق بشر، قواعد دادگاهی و فوه مستند بدین شکلی که هستند، می‌توانند به نحو گسترده‌ای میزان و شدت استفاده اسرائیل از شکنجه و رفتار وحشیانه و غیرانسانی را گسترش دهند.

(Memorandum to UN Committee Against Torture: May 1998; Amnesty International, Five Years)

در ارتباط با ادعای اسرائیل در مورد اینکه برای جلوگیری از حملات تروریستی، اقدام به شکنجه می‌نماید، عنوان الملل بیان داشت که صرف نظر از ممنوعیت قطعی شکنجه از نظر حقوق بین‌الملل «هر سال شکنجه به نحو سیستماتیک بر علیه صدها فلسطینی اعمال می‌شود، حتی در مورد موقعیتهایی که هیچگونه خطر آتی هم وجود ندارد. علاوه بر قانونی کردن شکنجه، اسرائیل گروگان‌گیری را نیز قانونی کرده است.» (نگاه کنید به Human Rights

(Watch, Israel's Record

۱ - نگاه کنید به:

Human Rights Watch, **Palestinian Self - Rule Areas: Human Rights under the Palestinian Authority** (1998).

حقوق بشر اسرائیلی) برای ما ایجاد می‌شود و بدون مشکلاتی که از دل‌های خون‌شده پدران و مادران (فلسطینی) برای ما ایجاد می‌شود. «حقیقت را بخواهیم بگوییم»، «حکومت خودگردان فلسطینی» تنها یک نام بی‌مسمّا است. صرف نظر از آنچه که اسرائیل و آمریکا اجازهٔ انجامش را می‌دهند، حکومت خودگردان هیچ نوع اقتدار و صلاحیتی را اعمال نمی‌کند. این دولت در تمامی زمینه‌ها تنها نوکر آمریکا و اسرائیل است. مذاکرات اسلو بنا به قول مرون بن ونیستی «ادامهٔ همان اشغال است، منتها با کنترل از راه دور». در مقابل منافعی که از همکاری با اسرائیل به دست می‌آید، حکومت خودگردان فلسطینی بایستی به سرکوب بی‌رحمانهٔ تمامی مخالفت‌هایی که با ادامهٔ اشغال اسرائیل صورت می‌گیرد، پردازد.^۱

بنا به بررسی دیده‌بان حقوق بشر:

«نباید نقش اسرائیل و آمریکا و جامعه بین‌المللی در نفوذ بر رفتار حکومت خودگردان، کم اهمیت در نظر گرفته شود... فشار خارجی بر حکومت خودگردان برای متوقف کردن خشونت‌های ضداسرائیلی، باعث شده است که از نقض حقوق بشر علیه فلسطینیان چشم‌پوشی شود. تأثیر چنین فشاری تا حدی به خاطر وابستگی شدید اقتصادی که حکومت خودگردان در آن قرار دارد، فوق‌العاده است.»

دیده‌بان حقوق بشر در ادامه، یادآوری می‌کند که؛

- ۱- «حکومت نتانیا هو عدم سخت‌گیری در بستن کرانه باختری و غزه را مشروط به توقف روند آزادسازی زندانیان دربند حکومت خودگردان» کرد.
- ۲- «دولت کلینتون از عرفات خواسته بود که با شدت عمل بیشتری جلوی خشونت‌های ضداسرائیلی را بگیرد، بدون اینکه اشاره‌ای به ضرورت طی مراحل قانونی در این کار کرده باشد، حتی در صورتی که دستگیریه‌های گسترده و خودسرانه صورت بگیرد.»
- ۳- «در حالی که عرفات به سرکوب مخالفان، به ویژه گروه‌های اسلامی، با اعمال دستگیریه‌های خودسرانه، بازداشت مردم بدون وجود اتهام مشخص و اعمال شکنجه می‌پردازد،

1. Noam Chomsky, *World Orders, Old and New* (New York: 1996), P. 257. Meron Benvenisti, *Intimate Enemies* (Berkeley: 1995), p.218.

اسرائیل و آمریکا ضمن سکوت در قبال این وقایع، سرکوب فلسطینیان را تحسین می‌کنند.»
 ۴- و بالاخره اینکه «علی‌رغم مدارک مشخصی که از رفتار غیرمنصفانه دادگاههای امنیتی دولتی - که به صورت نظام یافته اعمال می‌شود - وجود دارد، نه معاون رییس جمهور - ال‌گور - و نه هیچ مقام رسمی آمریکایی دیگری از تحسین آنچه که به قول ال‌گور، آنها آن را خلق کرده‌اند، خودداری نمی‌کنند.»^۱

تنها و مهمترین تخلف فلسطینیها نسبت به توافقات اسلو، مربوط به تعداد نیروی پلیس است که آشکارا از تعداد خارق‌العاده ۳۰ هزار نفری که در موافقتنامه موقت (Interim - Agreement) (ضمیمه ماده ۴) با آن توافق شده بود، تجاوز می‌کند. [دیده‌بان حقوق بشر عبارت «آشکارا تجاوز می‌کند» را به کار برده است. (ضمیمه ۱ ماده ۴).]

به خوبی معلوم است که اسرائیل هیچ فشاری برای اصلاح این مساله به عرفات وارد نمی‌کند. در حقیقت، به نحوی که پیش‌تر در موافقت‌نامه‌های کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ ذکر شده بود، مذاکره‌کنندگان اسرائیلی اظهار می‌داشتند که «حکومت خودگردان» بایستی یک «نیروی پلیس قوی» در کرانه باختری و غزه برای تضمین «امنیت» اسرائیل ایجاد نماید. [بخش چارچوب، پاراگراف A2]. همین عبارت شوم «نیروی پلیس قوی» مجدداً در اعلامیه اصول (Declaration & Principles) سپتامبر ۱۹۹۳ (ماده ۸)، در توافقات مربوط به نوار غزه و منطقه اریحا (ماده ۸) و دو مرتبه نیز در موافقتنامه موقت (مواد ۱۲ و ۱۴) ظاهر می‌شود. موافقتنامه وای، تنها از «طرف فلسطینی» می‌خواهد که «فهرستی از نیروهای پلیس خود را در اختیار طرف اسرائیلی قرار دهد.» تا زمانی که اسرائیل تعیین می‌کند که اسلحه‌ها به کدام طرف باید نشانه

E. Human Rights Watch, Palestinian self - rule Areas.

مطابق نظر دیده‌بان حقوق بشر، ال‌گور دوبار در منظر عام، دادگاههای امنیتی دولتی را تحسین نمود. مثلاً در ماه مارس ۱۹۹۵ بیان داشت که «من می‌دانم که برخی اختلاف نظرهایی در مورد دادگاههای امنیتی فلسطینی وجود داشته است؛ اما شخصاً معتقدم که اتهامات، نادرست، هستند و آنها در ندادن تحقیق و تمحص محق هستند.» نگاه کنید به: Guyatt, Absence, pp.101-2

عفو بین‌الملل نیز به همین نحو گزارش می‌دهد که بازداشت غیرقانونی گراها «پیوند نزدیکی با فشار از جانب اسرائیل و ایالات متحده دارد» و اینکه «عامل مهم» در ایجاد دادگاههای امنیتی دولتی «فشاری بود که توسط اسرائیل و ایالات متحده بر دولت فلسطین وارد می‌شده» و اینکه «شگی وجود ندارد که محاکمه‌ها با محکومیت‌های سنگین توسط آمریکا و اسرائیل خواسته شده و تشویق گردیدند. (Five Years).

روند، هرچه نیروی پلیس بیشتر باشد، بهتر است؛ به ویژه که رویاهای فلسطینی در حال پریشان شدن و مقاومت رو به افزایش است.

تصادفاً، فرمول مطرح شده در موافقتنامه وای، یعنی «زمین در مقابل امنیت»، به این معنی است که، فلسطینی‌ها در مقابل زمینی که به دست می‌آورند، بایستی هر نوع مقاومت، از جمله نافرمانی مدنی اصولاً غیرخشونت‌آمیزی را که ماهیت این سالهای انتفاضه را تشکیل می‌داد و از طرف اسرائیل و آمریکا به عنوان «اعمال تروریستی» محکوم می‌گردید، رها سازند.^۱

نلسون ماندلا تنها هنگامی با چشم‌پوشی از حق مقاومت مسلحانه (برای جمعیت بومی) موافقت کرد که دولت آفریقای جنوبی تمامی جنبه‌های حقوق بشر را برای جمعیت بومی پذیرفت، نه فقط بانتوستان (Bantustan) را. جمعیت فلسطینی، به اجبار اسرائیل، در مقابل از دست دادن حق هرگونه مقاومت برای خود، تنها بانتوستان را به دست آورده است.

چشم‌اندازها

همانند بانتوستانهای آفریقای جنوبی، تمامیت پاره پاره شده فلسطینی به سبب روند مذاکرات اسلو، در نهایت و بدون شک تبدیل به یک دولت خواهد شد.^۲ و نیز همانند بانتوستانها، این دولت تنها در نام، یک دولت خواهد بود. به یاد داشته باشیم که امکان ایجاد یک دولت فلسطینی در صورت عقب‌نشینی کامل اسرائیل، هرگز امری مسلم نبوده است و نیروی فکری زیادی برای غلبه بر شک‌هایی که در این خصوص وجود دارد، صرف شده است. حال خود ببینید که امکان ایجاد چنین دولتی در صورت عقب‌نشینی محدود اسرائیل تا چه حد میسر خواهد بود؟

اسرائیل در حال حاضر در مقابل چشم‌انداز ایجاد یک دولت مستقل فلسطینی «کناره‌گیری»

۱ - Chomsky, *World Orders*, p.250. در واقع مطابق نظر اسرائیل، حتی بدگویی و مخالفت با ایجاد شهرکهای یهودی‌نشین، مساوی است با «تحریک خشونت»

(I.A.W, "Free Expression Restricted by PNA Anti - Incitement Decree," 24 November 1998)

۲ - برای مقایسه تفصیلی با مدل بانتوستان، نگاه کنید به:

Finkelstein, "Whither the Peace Process."



کرده است، زیرا این دولت، یک دولت مستقل واقعی نخواهد بود. دوباره یادآور می‌شویم که، از نظر کسانی که به بانئونستان انتقاد می‌کردند، مساله، تنها پویایی امکان ایجاد یک تشکیلات مستقل نبود، بلکه آنها خواستار برابری نیز بودند. در آن زمان سفیدپوستها بخش عمده‌ای از منابع آفریقای جنوبی را به صورتی ناعادلانه در اختیار داشتند. آنها هرچه را که واجد ارزش بود، برای خود نگاه داشته بودند. به قول یکی از مخالفین بانئونستان، تمامی بانئونستان‌ها تنها چیزی که به دست آورده بودند، حق «داشتن پلیس برای خود و اداره کردن فقر توسط خودشان» بود.^۱ این تنها حقی نیز خواهد بود که فلسطینی‌ها می‌توانند از مذاکرات اسلو انتظار داشته باشد.

هدف دوره «انتقالی» طویل‌المدت مذاکرات اسلو، ایجاد «اعتماد» فی‌مابین اسرائیل و فلسطین نیست، بلکه هدف، «استحکام بخشیدن ساختاری سلطه اسرائیل» بر فلسطین است. این امر علاوه بر اسکان مردم و جناده‌سازی، مستلزم جذب (Coopting) نخبگان فلسطینی، سالم‌سازی «همکاری امنیتی» و غیره نیز می‌باشد.

عمده‌ترین تهدیدی که برای امنیت اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ عنوان می‌گردید، مساله کرانه باختری نبود، بلکه منطقه صحرای سینا در مصر بود. در اکتبر ۱۹۷۳، مصر حمله غیرمنتظره‌ای را علیه اسرائیل صورت داد که به نظر می‌رسید این امر تهدیدی برای حیات اسرائیل باشد و مجموعاً حدود ۳ هزار کشته اسرائیلی نیز از خود برجای گذاشت (تعداداً بسیاری از اوقات، این عدد برابر است با مجموعه قربانیان اقدامات فلسطینی‌ها). با وجود این، زمانی که اسرائیل تصمیم به عقب‌نشینی کامل گرفت، ثابت شده است که مساله اعتماد، مانعی در این راه نبود، به طوری که بین خروج کامل اسرائیل از سینا و کمپ دیوید، سه سال تمام طول کشید. این در حالی است با گذشت پنج سال از مذاکرات اسلو، هنوز چشم‌اندازی از روند «اعتمادسازی» مشاهده نمی‌شود. توافقات کمپ دیوید و معاهده صلح اسرائیلی - مصری که متعاقب آن امضاء گردید، مجموعاً کمتر از ۱۲ صفحه حجم دارد. در حالی که موافقتنامه موقت اسرائیلی - فلسطینی به تنهایی صدها صفحه حجم دارد. اسرائیل، خیال ندارد که به اشغال خاتمه دهد و به همین خاطر است که درج جزئی‌ترین مسائل را در موافقتنامه برای تضمین آن لازم می‌داند.

1. Newell M. Stultz, *Transkei's Half - Loaf* (New Haven: 1979), 134

عرفات باید در نهایت، بین دو جایگزین که هر دو به یک اندازه بد هستند، یکی را برگزیند. او می‌تواند به صورت یکجانبه در ۴۰٪ از کرانه باختری یک دولت مستقل فلسطینی اعلام نماید و همانند رهبران بانئونستان، لاف بزند که این «تازه قدم اول است.» در حقیقت، درس اصلی که از تجربه آفریقای جنوبی به دست می‌آید، این است که رهایی، علیرغم وجود بانئونستانها و با دور زدن آن امکان‌پذیر است، نه از طریق آنها. در واقع بانئونستانها مانعی بر سر راه مبارزه برای عدالت بودند.

با اعلام مرگ مذاکرات اسلو، اسرائیل، به صورت یکجانبه، مابقی کرانه باختری را ضمیمه خواهد کرد. هرچه نتانیاهاو خود را نسبت به احتمال اعلام استقلال یک جانبه دولت فلسطینی عصبانی تر نشان دهد، اگر عرفات چنین اعلامیه‌ای را صادر کند، او بهانه بهتری را برای ضمیمه کردن نصف کرانه باختری در اختیار خواهد داشت. نخبگان فلسطینی در حالی که کاملاً مستقل هستند، به انجام آنچه که اسرائیل می‌گوید، یعنی سرکوب نارضایتی‌ها و ضمناً بهره بردن از منافع حاصل از سازش و همکاری، ادامه خواهند داد. بعداً هم بی‌شک، متخصصینی هستند که این «طنز تاریخ» را با مهارت تمام ترمیم کنند. در این صورت، اگرچه «روند صلح» مرده است، هر دو طرف آنچه را که می‌خواسته‌اند به دست آورده‌اند؛ طرف فلسطینی صاحب یک «دولت» شده و اسرائیل نیز «مرزهای امن» به دست آورده است.

اما اگر اسرائیل با یک عقب‌نشینی تا حدی گسترده‌تر و آمریکا با یک مجموعه «کمک» بزرگتر عرفات را بفریبند، او ممکن است به عنوان یک راه جایگزین به صلح نهایی با اسرائیل تن دردهد. در این صورت، اسرائیل یک سند رسمی برای تقریباً تمام اسرائیل در دست خواهد داشت. و این خود، نگین تاج دیپلماسی صهیونیستی خواهد شد.

آن طور که مارتین گیلبرت مورخ می‌نویسد: «صهیونیزم به مدت بیش از یکصد سال در تکاپوی شناسایی مشروعیتش از طرف فلسطینی‌ها بوده است.»^۱

۱. Gilvert, Israel, p. 560 مقایسه کنید با Sofer, Zionism که می‌نویسد: «هر چند صهیونیزم به دنبال کسب شناسایی بین‌المللی بوده، اما همزمان به علت بدگمانی شدید نسبت به نیت‌های افراد و حکومت‌های خارجی دچار مشکل بود... آنتی سیتیسم باعث تقویت شکی شد که صهیونیزم نسبت به عدالت بین‌المللی و قدرتهای بزرگ داشت. (صفحه ۳۶۵).



در حقیقت اسرائیل علیرغم این همه تمسخری که نسبت به حقوق بین‌الملل روا داشته و عقیده «گوییم» (Goyim) را تحقیر نموده، ولی به هرحال همیشه در جستجوی کسب مجوز رسمی و حق مالکیت بر سرزمین فلسطین بوده است.^۱

اعلامیه بالفور و به ویژه قطعنامه سازمان ملل در خصوص جداسازی (قطعنامه ۱۸۱) در تواریخ صهیونیستی، خیلی مهم به نظر می‌رسند. همان طور که پرودهن (Proudhon) به نحو جالبی بیان می‌کند، لفظ مال، ممکن است در مورد شیئی دزدیده شده هم به کار رود، اما در عین حال این مال مسروقه است که مشروعیت پیدا کرده است. به همین خاطر است که اصرار نتانیاهو بر این امر است و از زمان موافقتنامه وای نیز اصرار دارد که شورای ملی فلسطین رسماً و به روشی دموکراتیک و بدون هیچ ابهامی، منشورش را ملغی نماید.

مدتهای مدیدی بود که اسرائیل از این منشور برای بی‌اعتبار کردن رهبری فلسطینی‌ها استفاده می‌کرد. این منشور، «همچون معدنی طلائی از مواد خام به تبلیغات گسترده اسرائیل کمک می‌کرد»^۲ و حالاً که همین رهبری فلسطینی برای همکاری آماده است، اسرائیل می‌خواهد که تمامی اسندهای رسمی مربوط به قضیه کاملاً مرتب باشند. هیچ شکی نباید در این مساله که، فلسطین، «حقاً تنها به یهودیان تعلق دارد و نه جمعیت بومی آن» باقی بماند.

روند مذاکرات اسلو، نمی‌تواند منازعه فلسطین و اسرائیل را به یک تفاهم دائم تبدیل نماید. جمعیت مابین مدیترانه و اردن، به زودی نیمی اسرائیلی - یهودی و نیمی فلسطینی - عرب خواهد بود. مدتها قبل، لینکلن فهمیده بود که وضعیتی که در آن نیمی از جمعیت آزاد و نیمی دیگر بنده باشند، برای همیشه نمی‌تواند دوام داشته باشد. اسرائیل نیز بی‌شک این را می‌داند. «ادوارد سعید» به درستی گفته است که موفقیت‌های صهیونیزم، بیشتر مدیون نظم پراگماتیک آن در خصوص جزئیات است «یعنی یک واحد زمین دیگر، یک بز دیگر». اما در نهایت، صهیونیزم همیشه به «معجزه» برای رهایی از بن‌بست‌ها متکی بوده است. در حقیقت هدف آن از نظم در

۱ - اعلام استقلال توسط اسرائیل باعث شد تا مشروعیتی که قطعنامه ۱۸۱ در مورد دولت تازه متولد شده فائل شده بود، تقویت گردد. و ایژمن این قطعنامه را به عنوان «بخش استقلال» دانست و آنا ابان اسرائیل را «اولین دولتی که توسط سازمان ملل تولد یافت»، نام برد.

(N.Finkelstein, *The Rise and Fall of Palestine* (Mimnesota:1996), 134 note 40)

2. Khami Shalay, "The Changing of the Palestinian Covenant," *Ma'ariv*, 26 April 1996.

جزئیات، ممکن ساختن «معجزه» است.^۱ در سال ۱۹۴۸ «مشکل جمعیتی» عربی با تأثیرات متقابل که به همراه داشت، به وسیله «پاکسازی معجزه‌آسای سرزمین عرب» حل گردید. کاهش شدید احساسات صهیونیستی در اوایل دهه ۱۹۶۰ با «معجزه» جنگ ژوئن احیاء گردید. «مشکل جمعیتی» عربی که در دهه ۱۹۷۰ حرکتی تازه یافته بود، توسط «معجزه یهودیان روسی» مغلوب گردید و بی‌شک اسرائیل در آرزوی یک «معجزه» دیگر برای حل تعارضات موجود در روند مذاکرات اسلو است. سازش اسلو بین اسرائیل و عرفات، می‌تواند در بردارندهٔ مشروعیت بین‌المللی باشد. اگر فلسطینی‌ها به مقاومت ادامه دهند، اسرائیل ممکن است متأسفانه بی‌اینکه با عواقبی روبرو شود، «پاکسازی معجزه‌آسای» دیگر را ترتیب دهد. افکار عمومی داخل اسرائیل در این زمینه مانعی ایجاد نخواهد کرد، بلکه تقریباً برعکس، آن‌طور که آراء نشان می‌دهد، اگر مخالفت‌های بین‌المللی وجود نداشته باشد، ۶۵ درصد از اسرائیلی‌ها از اخراج کامل کل اعراب، حمایت می‌کنند.^۲

از مسأله «معجزه» که بگذریم، آیندهٔ اجتناب‌ناپذیر ولو اینکه خیلی دور باشد، این است که اعراب فلسطینی و یهودیان اسرائیل از حقوق فردی و اجتماعی یکسان برخوردار شوند و در یک سرزمین واحد همزیستی نمایند. اما از آنجا که درست بعد از شکست ژوئن ۱۹۸۲، مرکز ثقل بحران فلسطین، از جنوب لبنان به سرزمین‌های اشغالی منتقل گردد، مرکز ثقل بحران فلسطین ممکن است دوباره از کرانه باختری و غزه به دنبال شکست مذاکرات اسلو به اسرائیل منتقل گردید. اکنون اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها تنها یک هدف مشخص دارند که آن، کسب حقوق کامل فردی و اجتماعی و پیدا کردن یک رهبری توانا برای تبیین دقیق آن است.^۳ برخلاف آنچه که در نظر اول به نظر می‌رسد، شاید حاصل مذاکرات اسلو، آن‌طور که آمیلکار کابرال (Amilcar Cabral) می‌گوید، این باشد که نبرد عدالت خواهی فلسطینی‌ها مجدداً به مرحله اول خود بازگردد.»

1. Edward Saïd, *Peace and its Discontents* (New York: 1996), p.27.

منایسه کنید با رهبر نهفت کارگری (Berl Katznelson) که «برای سالهای زیادی، هرچند اذهانشان مشغول امور مهم‌تر بود، اما از امور کوچکتر نیز غافل نبودند، امور کوچکی که امدی نیست از آنها چیزهای بزرگ نتیجه گردد.»

(Sofer, *Zionism*, p.76)

2. Ma'ariv, 20 September 1998.

۳- من برای این نکته به Mount Kabbam مدیون هستم.